پيام اميد به منتظران

 مسعود پورسيد آقايى

(ألم‏تر كيف فعل ربّكَ بأصحاب الفيل \* ألم يجعل كيدهم فى تضليل....)

1 - تاريخ ظرف حوادث مشابه است(1). حق و باطل، موسى‏ها و فرعون‏ها، مدام مصاديق تازه و نوظهورى مى‏يابند وكيدها و نقشه‏ها، پيچيده‏تر مى‏شود. اگر در گذشته، دو ابرقدرت روم و ايران - به خاطر آگاهى‏شان از ظهور پيامبرى از نسل اسماعيل در جزيرة العرب و اين كه سلطه‏ى آنان را در هم خواهد شكست - مى‏خواستند مانع طلوع نور محمّدى و يا لااقل بالا گرفتن كار او شوند، امروزه نيز برخى قدرت‏هاى استكبارى، مى‏خواهند مانع ظهور نور مهدوى و يا بسط حاكميت او شوند، غافل از آن كه اگر در مورد محمّد،صلّى‏اللّهُ عليه‏وآله‏وسلّم، شد آن چه بايد مى‏شد - (ألم‏تر كيف فعل ربّك بأصحاب الفيل) - در مورد مهدى،عجّل‏اللّه‏تعالى‏فرجه‏الشّريف، نيز مى‏شود آن چه بايد بشود: (وعد الله الذين آمنوا... ليستخلفنهم فى الأرض)(2) و (ونريد أنْ نمنَّ على الذين استضعفوا فى الأرض ونجعلهم أئمة ونجعلهم الوارثين)(3) و (جاء الحق وذهق الباطل إنَّ الباطل كان زهوقا)(4).

سوره‏ى فيل، پيام اميدى به مستضعفان و ظلم ستيزان عالم و هشدارى به پيل‏سواران و زورمداران مستكبر است.

اين سوره، همان‏گونه كه درخشش نور و پيام اميدى براى رسول،صلّى‏اللّهُ عليه‏وآله‏وسلّم، و همراهان‏اش، در اوج ستمِ قريش و حاكميّت جورِ دو ابر قدرت روم و ايران بود، براى انسانِ چشم به راهِ معاصر و مسلمانِ مستضعفِ امروز نيز هست.

2 - هستى، مجموعه‏اى است ((هدف‏مند))(5)، ((زمان‏مند))(6)، ((قانون‏مند))(7)، ((مستحكم))(8)، ((زيبا))(9). از منظر ربوبى، كتاب هستى، همان‏طور كه ((هدف‏مند)) است، ((قانون مند)) و برخوردار از سنّت‏هاى الهى هم هست، سنّت‏ها و قانون‏هايى كه حاكم بر انسان و جوامع و تمامى هستى است.

كسانى كه با نظام حاكم بر انسان و جهان و جوامع درگير شده‏اند، ناچار ضربه مى‏خورند و مى‏شكنند. اين شكست و عذاب در آدميان و در امّت‏ها، اين طلوع و غروب جوامع در افق تاريخ، همه، اين نشان شكست را با خود دارد. شرقى و غربى، هيتلر و موسولينى، چنگيز و تيمور، فرعون و قارون، كسرى و قيصر، پهلوى و صدام، آمريكا و شوروى، طبس و عربستان، تفاوتى ندارند.

اصحاب فيل و حاكم‏هاى مسلّط كه مى‏خواهند مستصفعان و اولاد ابراهيم را پراكنده و نابود كنند، خودشان، چونانِ برگ‏هاى پوسيده و موريانه خورده مى‏شوند و پراكنده‏ها به ايلاف و الفت مى‏رسند.

3 - رفتن باطل، يك ضرورت است و آوردن حق يك رسالت. ضرورت است، چون در نظام خلقت، بى‏حساب حركت كردن، نابودى است؛ زيرا، در راه پرپيچ و خم و قانون‏مند جهان، ناهماهنگى، مرگ است و عذاب است. سنّت‏ها و قانون‏ها، مرصاد و كمين كسانى هستند كه سركشى و غرور را بر خود بسته‏اند و چشم‏ها را كور كرده‏اند و راه را نخواسته‏اند. خدا، با اين مرصاد و با اين سنّت‏ها، جلوگير آنان است:

(إن ربّك لبالمرصاد)؛(10) خداى تو، به واسطه و همراه مرصاد، جلوگير آنانى است كه طغيان كرده‏اند و از جايگاه خود بيرون زدند و در نتيجه، فساد را به اوج رساندند و دامنه‏ى آن را گستردند تا آن جا كه تازيانه‏ى عذاب بر آنان فرو ريخت.

وظيفه و تكليف ما، اين است كه امام و جلودار زمان باشيم: (واجعلنا للمتقين إماما)(11). و جلوتر از سنّت‏ها و مرصادها و عذاب خدا، در برابر آنان بايستيم و زمين را بر ايشان تنگ كنيم و زمينه را از آنان بگيريم و مهره‏هايى بسازيم و در برابرشان نفوذ كنيم و آنان را از داخل منهدم كنيم و حركت‏ها را شتاب دهيم. اين، وظيفه‏ى ما است! اگر به اين وظيفه گردن ننهاديم و يا تنها مانديم و چون نوح پس از آن همه فرياد، و چون موسى پس از آن همه آيات، به غربت نشستيم و كسى يارمان نشد، در جهان قانون‏مند و در راه، اين عرابه‏ى طغياگر كه از راه بيرون زده، گرفتار درّه‏ها و كوه‏ها خواهد شد. ماشينى كه از جاده بيرون بزند، سنگ‏ها و دره‏هاى كنار جاده، او را در هم خواهند شكست.

باطل، حتماً رفتنى است: (إن الباطل كان زهوقاً)(12)، امّا اين مسئله‏اى نيست كه ما به آن افتخار كنيم؛ چون، كار ما، آوردن حق و تحقّق بخشيدن به آن است، و اين، كارى است كه رسالت ما است و اين رسالتى است كه بايد پيش از رفتن باطل، آن را بياوريم؛ زيرا، باطل رفتنى بود: (إنَّ الباطل كان ذهوقاً).(13)

4 - آدمى، محدود است. با رسيدن به قدرت و غنا، به غرور، به طغيان، به تجاوز، به فساد مى‏رسد. در پوست خود نمى‏گنجد، از خود غافل مى‏شود، از هدف و از نظام چشم مى‏پوشد، ديگران را به اسارت مى‏كشد.

ترس از تحوّل و افول نعمت‏ها و قدرت، او را در متن قدرت، هراس‏ناك و ضعيف مى‏كند، و در اوج اقتدار، به وسوسه و بدبينى و سخت‏گيرى و بدرفتارى مى‏كشاند.

اين خط كام‏يابى و كام‏رانى، غرور و طغيان، تجاوز و فساد، هراس و بدبينى، اسراف و افساد، خطى است كه از فرزند ستمگر آدم تا تمامى فرعون‏ها و قارون‏ها گذشته است: (إنَّ الإنسان ليطغى أنْ رآه استغنى)؛(14) انسان، حتّى با خيال و اعتقاد به استغنا، طيغان‏گر است، مگر هنگامى كه حدود و ديوارها را بشكند و به وسعت وجود خويش برسد و ديگر جمع و تفريق نعمت‏ها و قدرت‏ها در او موجى نياورد، نه غرورى و نه حسرتى، نه لهو و لغوى، نه اسراف و فسادى.

محدوديّت وجودى، غرور و سرشارى و طغيان و فساد را همراه دارد. وسوسه و هراس، بدبينى و بدرفتارى را به دنبال دارد. اين همراه و دنباله‏ى محدوديّت، وسعت تاريخ را سياه و سرخ كرده است. كسانى كه بار نعمت‏ها را به دوش كشيده‏اند و هدفى را باور نكرده‏اند و نظامى را نشناخته‏اند و حاكم و ناظر و مُهيمنى را نديده‏اند، در اين سيل نعمت، غرق مى‏شوند و غرق مى‏كنند. نعمت و قدرت بدون اين توجّه و نظارت، مرداب مرگ خاموش است.

5 - در دهه‏هاى اخير، جهان غرب، علاقه زيادى به موضوع آخرالزمان و آينده‏نگرى از خود نشان مى‏دهد و در اين راه، سرمايه‏گذارى‏هاى شگرفى كرده است. بدون ترديد، در هيچ دوره‏اى، نظريه‏پردازان و سياست‏مداران غربى، به اندازه‏ى امروز، درباره‏ى آينده‏ى جهان، پايان تاريخ، ظهور مسيح، ضد مسيح (دجّال) و همه‏ى آن چه كه غرب و تمدن مادّى، آن را به خطر مى‏اندازد، گفت و گو نكرده و براساس آن اقدام به توليد آثار فرهنگى و تدوين استراتژى‏ها و تنظيم سياست‏هاى منطقه‏اى و بين المللى نكرده‏اند.

انتشار مجموعه‏ى گسترده‏اى از كتاب‏ها و مقالات با موضوعات ياد شده و توليد و توزيع گسترده‏ى فيلم‏هاى سينمايى با همين موضوع - كه عمدتاً محصول كمپانى‏هاى آمريكايى و صهيونيستى هستند - مانند آرماگدون و روز استقلال و طالع نحس و ترميناتور و نوسترا داموس و...) و تأسيس سايت‏هاى اطّلاع‏رسانى در شبكه‏ى جهانى اينترنت(15) از زمره‏ى بخش آشكار اين رويكرد عمومى غرب به موضوع آخر الزمان و آينده‏نگرى در اين باره است.

اين همه، آدمى را به اين فكر مى‏اندازد كه طرحى مياندار است و نقشه‏اى در دست اجرا است. اين كه سخنان نظريه‏پردازانى مانند هانتينگتون، تافلر، فوكوياما،... درباره‏ى ((پايان تاريخ)) و ((جنگ تمدن‏ها))، تبديل به استراتژى سياسى - نظامى سياست‏مداران حاكم بر آمريكا و انگليس شده، حكايت از واقعه‏اى مهم و جريانى پيوسته و سازمان يافته در لايه‏هاى پنهانى سياست و فرهنگ و اقتصاد جهان استكبار مى‏كند.

به راستى، چه رخدادى در حال شكل‏گيرى است و يا چه وعده‏اى در حال تحقّق است و نشانه‏هاى آن آشكار گشته كه جهان غرب، تماميّت فرهنگ و تمدن خود را در خطر ديده و بى‏مهابا و بدون هيچ ملاحظه‏اى، ولو به قيمت از دست رفتن تمام حيثيت خود - به دليل دميدن در بوق دمكراسى در مناسبات سياسى و فرهنگى - و ظهور و بروز انزجار جهانى و على‏رغم مخالفت تمامى سازمان‏هاى جهانى، با سرعت تمام، به عراق هجوم مى‏برد و گام در وادى خطرناك جنگ بين النهرين و بابل (عراق امروزى) مى‏نهد؟

اين‏ها و جز اين‏ها ما را به اين نتيجه مى‏رساند كه طرّاحان و علاملان آمريكا و انگليس و اسراييل، با اطّلاع كامل از منابع و اخبار و پيشگويى‏هاى منجّمان و كاهنان به خاطر آن چه كه آنان را تهديد مى‏كند، استراتژى ويژه‏ى سياسى و نظامى و اقتصادى خود را طرّاحى كرده و مرحله به مرحله، آن را به اجرا در مى‏آورند و در پى آن هستند تا با اتخاذ ((استراتژى باز دارندگى))، پيش از واقعه‏ى بزرگ، ابتكار عمل را به دست گيرند و با كنترل شرايط و پيش‏دستى، امكان ايجاد انحراف در سير حوادث و تسلّط يافتن بر اوضاع را حاصل آورند.(16)

6 - برخى، با ديدن شكست‏ها و پيروزها، دچار ياس و غرور مى‏شوند و اسير غفلت مى‏گردند و به ظاهر حيات عالم، دل مشغول مى‏دارند و از عمق حيات عالم، غافل مى‏مانند: (يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا وهم عن الآخرة هم غافلون)(17).

در حالى كه خردمندان، اسير لحظه‏ها نمى‏مانند و از حوادث، درس‏اش را مى‏گيرند و از شكست‏ها، در كوتاه مدّت، درس پيروزى مى‏آموزند و از ظاهر اين جهان، با توجّه به هدف‏مندى و قانون‏مندى و سنت حاكم بر آن، به باطن و عمق آن پى مى‏برند و رفت و آمدها و آجال را در تاريخ مى‏بينند و هيچ‏كدام از اين‏ها را جداى از مشيّت و خواست الهى نمى‏دانند:(للّه الأمر من قبل ومن بعد)(18) و (وتلك الأيام نداولها بين الناس)(19) و به نصرت الهى دل‏خوش مى‏دارند و از اين همه به تنبّه و تذكّر و استيقاظى مى‏رسند و از غفلت‏ها فاصله مى‏گيرند.

7- قرآن، كتاب هدايت انسان است: (هدىً للناس)(20). آن چه كه براى هدايت انسان، در قلمرو انسان و جامعه و هستى لازم است، بيان كرده است و قانون‏مندها و سنّت‏هاى حاكم بر آنان را يادآور شده است.(21)

قرآن، كتابى زنده و هميشگى و براى همه‏ى زمان‏ها است،(22) و چنان كه از روح(23) و هدايت‏هاى متعددى برخوردار است،(24) از ظهر و بطن (مصداق‏هاى آشكار و پنهان) و تأويل و تنزيلى هم برخوردار است. تنزيل، يعنى قرآن، درباره‏ى يك عدّه نازل شده و تأويل، يعنى عدّه‏اى كه اين آيه به آنان باز مى‏گردد.

اين معنا، از روايت امام باقر،عليه‏السّلام، به دست مى‏آيد: ((لو انّ الآية إذا نزلت في قوم، ثم مات هؤلاء القوم، ماتت الآية، لما بقى من القرآن شي‏ء، ولكنّ القرآن يجرى أوّله على آخره مادامت السماوات والأرض ولكلّ قوم آية يتلوها هم من خير أو شرٍ.(25))).

8 - به شهادت تاريخ و نهج‏البلاغه، دو ابر قدرت روم و ايران، مى‏دانستند كه پيامبرى از نسل اسماعيل و در جزيزة العرب ظهور خواهد كرد و بر آن جا مسلّط خواهد شد. از اين رو، به مقابله برخاستند تا چنين چيزى تحقّق نيابد و يا در صورت تحقّق، ناكام بماند.

مسعودى، در مروج الذهب، آورده است، سبب اين كه شاپور ذو الاكتاف، عربان را شكنجه مى‏داد، اين بود كه كاهنان و پيشگويان به او خبر داده بودند كه پيامبرى از عرب و از نسل اسماعيل، ظهور خواهد كرد و بر ايرانيان سلطه خواهد يافت. او، به خيال خود، مى‏خواست از ظهور چنين رسولى جلوگيرى كند.(26)

اميرالمؤمنين،عليه‏السّلام، در فرازهايى از خطبه‏ى قاصعه چنين مى‏فرمايد:

فاعتبروا بحال ولد إسماعيل و بنى إسحاق و بنى إسرائيل،عليهم‏السلام، فما أشدّ اعتدال الأحوال وأقرب اشتباه الأمثال! تأمّلوا في حال تشتتهم و تفرقهم ليالى كانت الأكاسرة و القياصره أرباباً لهم...)).

حضرت، اين خطبه را پس از جنگ خوارج و پيش از جمع‏آورى نيرو براى برخورد نهايى با معاويه بيان كرده است و جامعه‏ى مسلمانان آن روز را با آگاهى به تاريخ و با توجّه به قانون‏ها و سنّت‏هاى الهى، بيم داده و راهنمايى كرده است و در پايان، از خصوصيّات تربيّتى و اخلاقى حكومت خويش، سخن به ميان آورده است.

حضرت مى‏فرمايد، تامّلوا أمرهم...، در حالت تشتّت و تفرق، وضع آنان را ببنييد. شب‏هايى كه كسراها و قيصرها بر آنان حكومت مى‏كردند. كسرا و قيصر، اولاد اسماعيل و اسحاق را از سرزمين‏هاى سرسبز و سرشار و درياى عراق كوچ مى‏دادند و در كنار خارها و گردبادها و زندگى سخت مى‏نشاندند.

پس سكونت اولاد اسماعيل و اسحاق در جريزة العرب، با هماهنگى كسرا و قيصر و همراهى آن دو شكل گرفته است. كسرا، از عرب‏هاى قحطانى وحشت داشت و روم، از يهوديان آشوب‏گر و بى‏آرام. پس اين هر دو بايد از سرزمين‏هاى خود رانده شوند و با خارها و گردبادها، گره بخورند و نتيجه‏ى اين سكونت قهرآميز و اين كوچ حساب شده، همين خواهد بود كه زندگى سربار و زمين‏گيرى را بر آنان تحميل كنند. هنگامى كه زندگى توليدى و ثروت‏مند آنان بر باد رفت و آنان مسكين شدند، حكومت‏ها، رهايشان كردند و به خودشان واگذاشتند: فتر كوهم عالة مساكين.

اين تحليل على،عليه‏السّلام، است كه با شواهد تاريخى هم مى‏خواند و به سؤال‏هاى سابق هم جواب مى‏دهد كه ((چرا يهود از صهيون و بئر فاران و بيت لحم و فلسطين جدا شده؟ و چرا اولاد ابراهيم، از سرزمين ابراهيم و بين النهرين و افق‏هاى سرسبز و درياى سرشار عراق تبعيد شدند؟ و چرا حكومت ايران، از پارس و همدان و مغان دست شسته و به مدائن و تيسفون دل بسته است؟ و چرا شاپور، شانه‏هاى عرب را بسته و آنان را با مرگ و تبعيد عذاب مى‏كرده است؟)).

اين همه، حكايت از طرح گسترده و كيد پنهان دارد. كيدى كه مى‏خواهد زمينه‏ى رسالت را بردارد و رسول را پيش از تولّد كه در همين عام الفيل است، نابود كند و محور توحيد و الفت و پايگاه امن و رزق عرب‏هاى وابسته و زمين‏گير و مهجور را در ميان آن سنگ‏هاى سخت و در ميان آن درّه‏هاى تنگ كه از فقيرترين درّه‏ها است و در ميان گردبادها و خارهاى سخت در هم بريزد و پراكنده سازد.

اين‏ها، حكايت از چنين جنايت ريشه‏دار و كيدپنهان و طرح ستمگرى دارد كه بايد فيل و فيلبان‏اش شكسته شود و يهودش هجرت كند و ايران و روم‏اش، همان‏طور كه رسول نفرين كرده بود - هنگامى كه از پاره شدن نامه‏اش براى كسرا خبر آورده بودند - پاره پاره و ممزق شوند كه اين برگ‏ها و ريشه‏ها اين گونه با سجّيل و سنگ‏هاى رسوب يافته و كوچك، پاره پاره مى‏شوند: (فجعلهم كعصف مأكول).

لطافت، اين است كه صاحبان قدرت را با سنگريزه‏ها، و فيل را با پرنده‏هاى كوچك نابود كند. لطافت، اين است كه فرعونى كه موسى را از نيل گرفته، در نيل غرق شود و آنانى كه براى پراكنده ساختن اولاد اسماعيل نقشه كشيده بودند، خودشان مانند برگ‏هاى پوسيده و موريانه خورده، پراكنده و نابود شوند و تحت فرمان كسانى قرار بگيرند كه آنان را سزاوارِ فرمان‏بردارى هم نمى‏شناختند و به دنبال شترها و بزها گره خورده بودند و اسير گردباد و خارها ساخته بودند.(27)

9 - بسم الله الرحمان الرحيم \* ألم‏تر كيف فعل ربك بأصحاب الفيل...(28) لإيلاف قريش...(29)

اين دو سوره، شايد دو طرفِ يك سكه باشند: يكى، از عمل خدا و فعل او مى‏گويد و ديگرى، غايت اين فعل و نتيجه‏ى آن را گوشزد مى‏كند.

در سوره‏ى فيل، از كيدى خبر مى‏دهد كه دو ابر قدرت در سر داشته‏اند. اين كيد چيست؟ اين نقشه و اين برنامه كدام است؟ اينان چه مى‏خواستند كه هم چون برگ‏هاى نيم خورده شدند؟

همان‏طور كه اشاره شد، على،عليه‏السّلام، در خطبه‏ى يكصدونودودوم (قاصعه)، در يك قسمت، توضيح و تحليلى دارد: تحليلى از وضع جزيره و اوضاع بنى اسماعيل و بنى اسراييل، از اين كه چه شد كه اينان را به جزيره كوچاندند و اسراييل را در شكم آن جا كاشتند - همان گونه كه امروزه آنها را در ميان كشورهاى اسلامى كاشته‏اند - .

حضرت، توضيح مى‏دهد كه دو ابر قدرت روم و ايران، چه‏گونه برنامه داشتند تا از عربان و از يهوديان خود را خلاص كنند و اين كه بى‏جهت يهود را به مدينه سنگ قلاب نكردند، كه كيدها و نقشه‏ها در كار بود، و اِلاّ يهود چه چيزش در مدينه بود؟ آيا صهيون و يا بيت لحم و يا بئر فاران‏اش؟

فعل خداوند، در برابر كيدى است كه به گفته‏ى مسعودى در مروج الذهب، از پيش طرح‏اش را ريخته بودند و حتّى حمله‏ى شاپور ذوالاكتاف در رابطه با همان كيد بود و پراكنده كردن يهود و جمع كردن‏شان در مدينه، باز هم از همان كيد بود؛ بت‏پرستى اولاد اسماعيل، باز هم از همان كيد بود؛ فقر و جنگ و جهل جزيره باز از همان كيد بود. اين‏ها نيز از خطبه‏ى قاصعه به دست مى‏آمد.

اين، كيد اين‏ها است كه نمودارش در حمله‏ى به كعبه و شكستن وحدت مطرح مى‏شود. همين است كه در سوره، به داستان كعبه اشاره دارد، و همين است كه عبدالمطلب مى‏گويد: ((للبيت ربّ يمنعك؛ خانه صاحب دارد.)).

در برابر اين كيد - كه از تاريكى و ضلال برخاسته بود - تضليل خدا(30) قرار داشت كه دوباره آنان را به تاريكى بيندازد. كيدها، از ضلال و گُمى سر بر مى‏گيرند: (ما كيد الكافرين إلاّ فى ضلال)(31)، كيد، از اين جا بر مى‏خيزد و از اين تاريكى بيرون مى‏آيد و او است كه اين كيدِ از تاريكى برخاسته را دوباره به تاريكى بر مى‏گرداند. كسانى كه نقشه مى‏كشند، به خاطر سياهى و ظلمتى است كه در آن قرار گرفته‏اند. در نتيجه، پس از اين گُمى و پس از اين بن‏بست و سياهى است كه آنان را با پرنده‏ايى كوچك خورد مى‏كنند. آن صاحبان قدرت و نيروهاى عظيم، اين‏گونه، با پرنده‏هاى كوچك، نابوده مى‏شوند، و اين، طبيعى است؛ چون، كسانى كه از مرز خود بيرون رفتند و از حدود فراتر آمدند، ناچار بايد ضربه بخورند و تمام نيروهاى هستى اين سركوبى را مى‏توانند عهده‏دار شوند: (للّه جنود السماوات والأرض)(32) و (إن ربك لبالمرصاد)(33). آنان، با آن همه كيد و برنامه و قدرت و نيرو، به اين گونه، در سياهى و تاريكى مى‏مانند و مانند برگى نيم خورده، رها مى‏شوند و آنان كه قرار بود از ميان بروند، به هم مى‏رسند و الفت مى‏گيرند. آنان كه نه زمين بر ايشان مى‏روييد و نه آسمان بر سرشان مى‏باريد و نه راه امنى داشتند و نه انس و الفتى، به هم پيوسته مى‏شوند و با آن كه نقشه‏ها براى نابودى‏شان كشيده بودند كه گرسنه بمانند و با ترس بميرند، از همان گرسنگى به آنان غذا داد و از همان ترس به آنان امن بخشيد.

اين همه، با نشانِ خداى بخشنده‏ى مهربان بود كه مى‏خواست تا قريش پراكنده را به الفت اجتماعى و الفت اقتصادى برساند و در سفرهاى زمستانى و تابستانى به هم نزديك‏شان كند.

پس اگر بنا باشد در برابر طاغوت‏هاى فريب‏كار و مكّار و در برابر اين اربابان، ربّى و معبودى گرفت، آن معبود چه كسى باشد؟ جز همو كه طاغوت‏ها را چون برگ نيم خورده كرد، و پراكنده‏ها را به الفت رسانيد؟ (فليعبدوا ربّ هذا البيت)(34). با شكست فيل و همراهان فيل و با شكست كيد و طرح وسيع آنان، الفت اجتماعى و الفت اقتصادى حاصل شده است، ولى هدايت و دعوتى لازم است تا الفت اساسى را شكل بدهد و پراكنده‏ها را جمع كند و اينان را در برابر قدرت‏هاى حاكم بياورد و محكومان را به حكومت برساند و ضعيف‏ها را پيشوايان قدرت بسازد.

آن چه اين الفت نهايى را فراهم مى‏سازد، شناخت و عشق و عبوديّتى است كه در مغز و قلب و وجود عارفِ عاشقِ عابد مى‏نشيند، و هوس‏هاى نهفته و جلوه‏هاى دنيا و وسوسه‏هاى پنهان و آشكار را مهار مى‏كند، و همين است كه دعوت نهايى، دعوت به عبوديّت است.

پس بايد عبد چنين ربّى بود و او را حاكم گرفت: ربّى كه خوف و فقر آنان را تبديل كرده است. نمى‏گويد: ((آمن خوفهم))، بلكه مى‏گويد: (آمنهم من خوف(35))؛ يعنى، از ترس به آن امن بخشيد و از گرسنگى به آنان غذا داد. همان كه باعث ترس و گرسنگى شده بود، با تربيّت پيامبر، به امن و سرشارى رسيد.

اگر اين مستضعف‏ها و ضعيف شده‏گان، به قدرت رسيدند و اگر اين سايه‏هاى بى‏رمق، آفتاب را به دست گرفتند، پس بايد به قدرتى ديگر، در دل اين ضعف، ايمان آورد و بايد به محور امنى در اين وسعت ترس و هراس، روى آورد و بايد به غناى ريشه‏دارى، همراه اين فقر گسترده تسليم شد: (فليعبدوا ربّ هذا البيت(36)).

---------------

پي نوشت ها:

1) ما أشدّ اعتدال الأحوال وأقرب اشتباه الامثال. (نهج‏البلاغه، خطبه‏ى قاصعه) چه‏قدر حالت‏ها با هم برابرند و مثال‏ها در شباهت به هم نزديك هستند.

2) نور: 55.

3) قصص: 5.

4) اِسراء: 81.

5) و 2. ((ما خلق الله السماوات و الأرض إلاّ بالحق وأجل مسمّى)). روم: 8.

6)

7) إنّا كلّ شىٍ خلقناه بقَدَرٍ)) قمر: 49؛ ((وخلق كل شى‏ءٍ فقدّره تقديرا)) فرقان: 3.

8) أتقن كلّ شى‏ء)) نمل: 88.

9) أحسن كلّ شى‏ء خلقه)) سجده: 7.

10) فجر: 14.

11) فرقان: 74.

12) اسراء: 81.

13) نك: درس‏هايى از انقلاب، على صفايى حائرى، ص 19 - 20.

14) علق: 6 و 7.

15) امروزه، تنها، بيش از پنجاه پايگاه اطّلاع‏رسانى در شبكه‏ى جهانى اينترنت، وظيفه‏ى گفت و گو و تفسير پيشگويى‏هاى نوسترا داموس را عهده دارند و قريب به صد و بيست پايگاه نيز آراى عرضه شده درباره‏ى گذشته و آينده‏ى جهان در ميان مردم را مورد بحث و تجزيه و تحليل قرار مى‏دهند.

16) نك: جهان امروز و پيش‏گويى‏هاى آخرالزمان، اسماعيل شفيعى سردستانى، روزنامه‏ى كيهان، 31 فروردين و 2 ارديبشهت 82.

17) روم: 8 .

18) روم: 3.

19) آل عمران: 140.

20) بقره: 185.

21) ونزّلنا عليك الكتاب تبياناً لكلّ شى‏ء)) (نحل: 89).

22) امام باقر،عليه‏السّلام: يجرى كما يجرى الشمس والقمر. تفسير برهان، ج 1، ص 19، ج 1.

23) أوحينا إليك روحاً من أمرنا)). ((روح))، در روايت، به فهم قرآن تفسير شده است.

24) هدىً للناس، هدىً للمؤمنين، هدىً للمتقين، هدىً للمحسنين.

25) تفسير برهان، ج 1، ص 21، ح 7. روايات فراوانى در ج 92 بحارالأنوار، ص 78 وجود دارد.

26) مروج الذهب، ج 1، ص 279 - 282 و ج 2، ص 29 - 30 و ص 277.

27) نك: تطهير با جارى قرآن، على صفايى حائرى، ص 313.

28) فيل: 1.

29) قريش:1.

30) تضليل: أي تصير إلى ضلال. (ألم يجعل كيدهم فى تضليل) أى: ألم يجعل كيدهم في تصير إلى ضلال.

31) غافر: 25.

32) فتح: 4.

33) فجر: 14.

34) قريش: 3.

35) قريش: 4.

36) قريش: 3.